

« مطبوعات زنجیره ای عصر مدرن »

صدای شکستن سکوت دلم، ترجمه را به برایش طلب کرد.
نگاهش غریبه نبود، دانستم باز گشته ای دارد. نگاه
نافذش از پشت آن شیشه ای تیره، آثارم را متعلق
می داد. پرسیدم، دلی صدایم در سردی هوای شب حیاط
مدرسه یخ زده و او پرسید قبل از من: آیا مقاله داری؟
گفتم تا چه بخواهی و برای چه! گفت چیزی که قدر این تابوی
خانی باشد، مقاله ای در حد طلبه های خانی. گفتم: آنچه
تو می خواهی من ندارم و آنچه من دارم به درد تو نمی خورد که قبل
از تو بفروشی حیاتیان ارم زنبیل گذاشته است، مگر
منی دانی زمستان نزدیک است و بازار بوداغ؟!
گفت: پس بنویس! گفتم در کدام وقت خانی؟!
گفت: همین را می گویند، دلی آ... این همه وقت
خانی. گفتم بدون مطالعه؟! گفت: حُب مطالعه کن.
گفتم نلند در این مدت که به شعر عریض اقبال تافته
شان داده ای گریزی برای اجتماع ضدین و نقضین
جسته ای که می خواهی طلبه ای بیایی که هم مطالعه بکنند و
هم با اینا شاخ به شاخ نشود؟! گفت: پس
اینها چه می کنند؟! گفتم اینها یا تحت برنامه نیستند یا
حکماً چنین جنس درس خوانند و بحث و فزونی از تدریج
اساتشان. هم ترک شده است، و یا اگر جز اینند
یا رقال اند یا جن گیر و یا عوزاده پدرشان مدعی رانده
شیخ ما بوده که توانسته اند از تعبیه تحت بند "ب"

استفاده کنند. گفت: آ...! گفتم باشد ولی
موضوعش؟ گفت: آنچه روز باشد. گفتم نشد، آری
و ساری، اگر من در آعدم راز «اصلاحات در حوزه»
نوشتم، تو ماضی ادامه یافتن حیات صلحی من می شوی
و یا باید به دانشگاه تبعید شوم؟! اسأل که اتهام
دلیل نمی خواست و نه سند و نه مدرک، ما شتم به
تحریک ملت بودیم؛ قهرآ سال آینده که حساب نزن
حکم می کند اثبات اتهام نیز دلیل نخواهد، محکوم به نجسیت
مطبوعات زنجیره ای می شویم و یا چیزی شبیه به این و اول
سنگار و بعد هم شاید از دیوار پرتان کشته پایین.
و مگر بنیانی است به نه دیگ خورده است که نمی بینی چگونه
شبهه مطهری ای نوزاد، به دشمنه کین آیین نامه و مقررات
بسط شده یا نارس پرورش می یابند و بعد زاری؛ که چرا...؟!
تقوا کو...؟! و علم...؟! دشما که آید...؟!
باری گفت: از قهرمان مشروطه بنویس که وقتش نزدیک
است و از رفاش کمر باقی مانده که شکی پرورده مطبوعات است
باشد، که از قدیم گفته اند: «فقط پشت هر حردی ها
است که می توان حقیقت را نوشت و در خانی ماند!»
و من نوشتم...



چند سالی است که ترکیب نامیون «مطبوعات زنجیره ای»
زینت بخش مقامات و نهادهای نگاردهای ما شده است ،
نمی شود و نمی توانی کرد و کنی مطبوعات ای از این طرف بگشایی
و در دم آن چیزی نیابی و یا از آن طرف و در مدح و
ستایش آن . صدامه جابیم در این زنجیره های مطبوع شده
و بخش آنچنان داغ که تا به امروز چند بار دست و پای ملت
ایران را سوزانده و البته گاهی هم داغ معنوی ها را .

در خصوصت جینی ها گرفته اند و جینی های دیگر جانی کنند
به زنجیر کشیده شدن مطبوعات یا به قول خردشان زنجیره ای
شدن آنها ، بدعت تازه ای است که از آن سوی آب ؟
برای چاپت شده و این طرحی ها تازه این کارها را یاد

گرفته اند . من می خواهم بگویم نه^۲ ... البته بدم ...
به این شطش چرا ... تازه از آسمان گرگ و میش
مردم سالاری پایین افتاده و بر سر اندیشه مردم دینداری
ما خورده است و آنقدر محکم که هنوز گنجر صنعت از
حجمه اش از سرمان بدون زرفته ، ولی داغش تازه
نیت . می خواهم تاریخش را به عقب بپریم ، به آشنی
زمانی که کبسه ای زر در هوا چرخ می خورد و بعد عبور
از بالای سر درباریان بادبان به نرخ روز خود ، می افتاد
توی کاسه گردایی شاهزاده چند نیمه ادیب زمانه^۳
و بعد ، سیل اشعار عرفانی و حماسی و عاشقانه و علموبانه
بود که بر سر خلق اله خرد می آمد و عجب دردی داشت
آری یا باری ، خدایه همین سکه های روز هم از غرب
افتاد تو کاسه چند نفر ، ولی خردشان زیاد بود ، گفتند :

پول حیف است و چاره ارزان ترکی هستند ، انگشت
کردند معتد لا یقیمت خردشان ، بغیر همان شبه روشنفکری
ایرانی در برابر روشنفکری رفاشی ! و این شد که
امروز دیگر ناچار نیستند شک ادیب خود با خفگان را بر
کنند ، همینکه مغزشان پر شود کافیت ، با قناعت هم
می شود یک انگشت دال نمونه بود ، کسر که در شرق پزواک
صدای هادر غرب باشد !

مدرس دشمنی داشت ، حب دست هم داشت و
ادیب خود باخته نیز . سر رشته این مقال ، سر نوشت یکی
دو تایی از آنهاست و شما گناهکاری که گفته گناهت
ایستاده خواندن نوشته نوشته های من !

سید ضیاء الدین طباطبائی راجی شناسی ، فرزند سید علی
آقای یزدی . چه کسی است که او را شناسد ؟ همان کسر که
حیدر گران انگلیسی از جمله ژنرال مازور دستریل وقتی دیدند
عامل وحدت عقیدتی و انسجام دینی مردم به همراه قدرت
معنوی روحانیت شیعه و مقاومت علما به رهبری شخصیت هایی
چون مدرس ، خیابانی و کوچک خان ، قرار داد ۱۹۱۹ و توثق الدوله
را خشن کرده است و آنچه از این انتظار داشتند عایدشان
نگردید ، برای آنکه بتوانند این سم مهلک را به خرد ملت ایران
برهند ، خواستند لایه ای روی آن بکشند و به این منظور فرعی
خان را به نام او زدند و کودتای ۱۲۹۹ را بروز دادند و
احمد شاه تحت فشار انگلیس ، فرمان تحت وزیری را به
سید ضیاء داد و نامبرده پس از اخذ حکم مزبور کابینه ای تشکیل
داد که در تاریخ به کابینه سیاه معروف است

آیامی دانستید همین شخص که از دوران جوانی به انگلوفیل^۳
بودن شهرت داشت و رفت و آمدش به سفارت انگلیس
برگمی پوشیده نبود، یک روزنامه نگار شد. بر پرسی کاکی
در نامه ای که به مافوق خود کرد کردن در لندن نوشته است

آورده: «... سید ضیاء مدبر روزنامه رعد که از

طرف داران پیر پاترس ولون الدوله و از حامیان

جدی قرار داد^۴ است، چهارده نفره شورای پیش

من فرستاده و به نام منافع مشترک ایران و انگلیس

خواهش کرده است که جواب آن ها را ضمن مصاحبه ای

که می خواهم با من انجام دهم در اختیارش بگذارم که

بعداً در روزنامه اش منتشر سازد...» ۵

و خودش در آخرین ماه سال ۱۳۳۵ حقوق در طلبیه^۶

تجدید حیات روزنامه رعد نوشت:

«روزنامه رعد با تعقیب رویه استقلال فکر

استقامت در عقاید راسخ آزادی خواهی و

رویه وطن پرستانه... با اسی محکم تر یک

مرئیه دیگر قدم در جاده بیداری هم وطنان خود

گذارده، مداومت در انتشار نظرات سیاسی

تنقید و توضیح عقاید و حوادث اجتماعی خواهد بود»^۷

سید ضیاء از روشنفکران هم عصر مدرس بود که با نوشتن

مقالات تند از جنبش آزادی خواهی و مشروطه طلبی

حمایت می کرد. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان به

اتفاق دوستانش روزنامه «شرق» را تأسیس نمود.

پس از مدتی این جریده را رها کرد و به اروپا رفت.

در بازگشت از اروپا روزنامه «برق» را انتشار داد

و با توقیف آن (۱) روزنامه «رعد» را منتشر کرد.

او در روزنامه اش به سانسور می تاخت و صفات آن
را صحنه برخورد های شدید انتقاد خود با رجان و مستبدان
قرار می داد. اما جانب این جاست، زمانی که خودش
به قدرت رسید توقیف سانسور مطبوعات نخستین

اقدام این روزنامه نگار جنبی پس از پیروزی کودتای سوم

اسفند ۱۲۹۹ شمس بود! ۷

مدرس با رجا به ماهیت انگلیسی این کودتا و عواقب

وین آدر آن اشاره داشته است. از جمله در جلسه

چهارم مجلس مورخه پنجشنبه ۵ مرداد ۱۳۰۰ شمسر خطاب محفلت

با اعتبارنامه سلطان محمدخان عاقری مائینی که در کودتا نقش

داشت گفت: «... هر کس شکی داشته باشد که

این وضعیاتی که پیش آمده وضعیاتی بوده که به

دست یک ایرانی نبود، بنده او را تکذیب می کنم

یک دوستی [یعنی انگلستان] که هیچ وقت حا

از او انتفاع نبردیم، یک برقی به دست یک کسی

داد که برضد اس اس حاکمیت و استقلال مملکت

و مشروطیت اقدام کنند... کودتایی برخلاف

مجلس، برخلاف قانون اساسی، برخلاف

حایه قانون اساسی که قرآن باشد... ما ملت

حقیم. اگر آقا [سلطان محمدخان] بگوید

سیاست را نمی دانسته بنده تکذیب می کنم...

اگر خدای نخواسته آن قدر استعداد نداشت

که آن سیاست [کودتا] را بفهمد، اصفاً در

قانوناً قابل این مجلس نیست... جدائی گویم

همان طور که سید ضیاء تکیه جزدش را به جای
دیگر داد و ملت ایران او را نابود ساخت ،
شما هم مثل همان اگر تکیه آن را به جای دیگر
دارد آید ، ان شاء الله الرحمن این ملت
در حقین و کلاهی که می بینید که به نظر شما نمی آید
ان شاء الله شما هم نیت دانا بود مواضع کرد.^۸

سید ضیاء آرام نشست و در حقین لحظات این روحانی
دارسته را دستگیر نمود. چون برای بردش به خانه اش
آمدند ایام فروردین بود و در همان دوازده مشکونه داده بودند
در باغچه خانه سید درخت زرد آلودی بود که پراز گل بود
آقا آمده شد ، اهل خانه نگران در آشفته به نظر می رسیدند
در این میان مدرس لب به سخن گشود و گفت : ناراحت
نباشید ، این زرد آلودها وقتی رسید به خانه بازمی گردم و
بر حسب اتفاق همان گونه که سید پیش بینی نموده بود ، در عمر
کوتاه این کابینه که ۹۳ روز به طول انجامید ، محبوس
بود و پس از آن به خانه بازگشت .

یک روز مدرس اشرف نگهبان زندان را فراخواند و به وی
گفت : آیا می توانی پیام مرا به عوزاده ام برسانی ؟ نامه برده پرسید
منفردتان کیست ؟ مدرس جواب داد : سید ضیاء را می گویم^۹
از قول من به او بگو تو باید همه ما را حقیقت دستگیری می گستر
و یا به دار می زدی ، آقا حالا که این کار را نکردی مطمئن باش
که دیگر کاری از دست ساخته نیت و خودت را خسته می کنی !
چند نفر از زندانیان با شنیدن این سخنان مدرس گفتند آقا

این چه پیغامی است ؟ چرا کار یادش می دهی ؟
مدرس بخندید زد و گفت : حیانتان کنوده باشد ،
از دست سید ضیاء دیگر هیچ کاری بر نمی آید .

این سید ضیاء زنجیره ای ظاهراً به شیطون پیر ،
انگلیس نیز درس می داده است ، آنگنانکه وزیر مختار
انگلیس (نورمن) در حقیقت السفند ۱۲۹۹ هجری قمری ضمن
تذکره ای فوق العاده محترمانه به مرد کردن اطلاع داد :

« ... سید ضیاء محترمانه به من گفت که در
حال حاضر به قوای نظیر انگلستان احتیاج
شدید دارد و بنابراین سربازان انگلیسی که
در قزوین هستند ، بختاً نباید خاک ایران
را ترک کنند . رئیس الرزای جدید به من
گفت اگر بریتانیا بخواهد نفوذ و قدرت
سابق خود را در آئینه همچنان در کشور
ایران داشته باشد باید ظاهر را بپوشاند
و باطنی را بپسند ، به این معنی که نفوذ
خود را در آئینه به عکس سابق از پشت
پرده احمال و طوری رفتار کند که سیاهی
بریتانیا حتی المقدور به چشم ملت ایران
نخورد . »^{۱۰}

عارف قزوینی یک شعر بود در لباس روحانیت
پدرش ملاهادی وکیل چون خودش مداح اهل بیت
و در ملک روحانیت بود ، این لباس را به فرزندش
ابوالقاسم نیز پوشانید . ولی از حقایق روزگار

این فرزند ناهلف ؛ در فراگیری موسیقی و آواز کوشید و
یکه تاز روزگار خود شد. ابوالقاسم با جهن لباس مقدس
در مجالس لاهوت و لعب در باریان شرکت می نمود و به خواندن
نوافتن ، نوشیدن و بودگی و مجلس گرم کردن می پرداخت .
هسین مکی درباره اش گفته است :

« هیچ مرام دینی نداشت ، هر کس بیره
در تیراک او را غلام می ساخت مورد ستایش
او قرار می گرفت . »

مطبوعات ترجمه ای همانگونه که امروز نیاز به پستوانه ادبی
دارند و ادیب خود با خطی از نویسنده و نگارگری تزیین
و طرز نویس و طراح و غیره از آخورشان ارتزاق می کنند ،
در آن روزگار آن نیز چنین بوده اند . و این عارف عزیز
غزلی شد و امید بخش درباره اصلاحات سید ضیاء الدین
و به اصطلاح آینده امید بخش ایران و در ستایش از کابینه
سیاه سرود . به شدت دشمن مدرس بود ، از فیضان
سرسمت او و چون از گستاخان به شمار می رفت در تاختن
به این مجتهد و الامام کمرین ملاحظه و کواهی را جایز نمی دانست .
در مقدمه دیوانش اعترافاتی در این مورد آورده و گفته خود را
نسبت به حبارز نسوخی چون مدرس نشان داده است .
دلیل مخالفت او با مدرس نیز در درجه نخست ضدیت
مدرس با سردار سپه بود ، و عارف چون از طرفداران
جدی رضاخان محسوب می شد نمی توانست این وضع را
تحمل کند ، حتی پس از اینکه ماهیت سردار سپه بر همه معلوم

گردید ، عارف تندی از این جانبداری دست برنداشت
و درباره اش نوشت : « لازم دانستم مکذوبات
مکتبی خود را راجع به اعلی حضرت پهلوی به احتقار
به قلم آوردم ... تنها اعلی حضرت پهلوی را می شناسم
که حربه خواسته برای ایران خواسته ... پس هر
ایرانی حقیقی باید قربان اسم پهلوی برود ... »

اجازه بفرمایید یک شاعر دیگر را نیز معرفی بنمایم ، سید
محمد رضا عشقی فرزند سید ابوالقاسم کردستانی ، سید
ضیاء الدین طباطبائی را تازه ساز ایران گمنامی نماید .
در وصف او گفته است :

ندانم این طبیب اجتماعی را چه در خان بد

کز او صد ساله زخم مسک این قوم چرم شد

همچنین وی با نوشتن مقالات تند و پرمرو صدا به
ستایش از کابینه سیاه و حمایت از آن ادامه داد .^{۱۳}
در دیوان خود چند بار از مدرس نام برده است
که ستائشانه برخی از آن ها توهین شدید است .
در سال های مقلان با مجلس چهارم با مدرس از در
مخالفت وارد شد و منظومه « دیدی چه خبر بود »
را بدو تقدیم راه مجلس چهارم ساخت و در آن مدرس را
کنیه جویی معرفی کرد که همراه با حضرت الدوله به مردم
صدقاتی وارد کرده است . البته به تدریج تا زمان
استقرار مجلس پنجم متوجه اشتباهات خود شد و
به مدرس گرایید و از حکامان گروه اقلیت به رهبری

مدرس گشت. در نهفت مزدحمبودی و صفای شرکت کرد کرد رضا خان جمع شدند، با عیالات موسسیتی و در این راه جان خود را از دست داد.

عشقی در یکی از اشعارش که بوی کز می دهد گوید:

حلفت من در جهان کی حلفت ناچور بود

منی که خود را منی به این حلفت نبودم زور بود

و مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری فرزند آیت الله حاج شیخ

عبدالکریم حائری در جوابش چنین سرود:

صورتی زیبا و چشم نافه و قدی راس

زرق بر شادی در این رعنا بدن مستور بود

و ز در آن مینار دعا حکمت مفاخ

چشم تو کور است، دید حق برابر نور بود

آن که قدر خویش را نشناخت با این وضوح

حق حق، در چشم او بین ضایع و مکنون بود

هر کس چون تو بشد خودخواه و خودبین به خلق

جمع بدین شد، ز درک خوشت غمخور بود^{۱۴}

از این دست شاعران باز هم داریم، این شعرا

نخواهند:

ای بوم در این بوم مؤسس شده ای

ای زاغ به باغ نقل خلسر شده ای

در مدرسه درسی دهر زنگار زنگ

ای بوفکوسخ مگر مدرسه شده ای^{۱۵}

مرا بخشد، و لیس این شعر را من نگفته ام. از

میرزا محمد فخر یزدی است. از سفور افکرائی که

کرد رضا خان جمع شدند، با عیالات موسسیتی

که در ۲۲ سالگی از یزد به تهران مهاجرت کرده بود

و در مسائل اجتماعی و سیاسی از طریق انتشار روزنامه

و نوشتن مقالات شرکت داشت.

یکی از سرخ حاس... یخشید... سر زنجیرهای

مطبوعات زنجیره ای عصر مدرس در همین جایافت

می شود؛ نشر اکاذیب.

فخر در ایام مقارن با انتخابات مجلس چهارم

درست نویسی با امضای «سید حسن مدرس»

گزاره و منتشر کرد که نشان می داد مدرس هزاره

دو بیت لیه از ش هزاره حضرت الدوله به عنوان

مخارج مدرسه سپهسالار دریافت کرده است. این

نقشه که با تحریکات رضا خان صورت گرفت بر حسب

ناچسب برای مدرس و سندی کاملاً جعلی بود.

حالا آستانه انتخابات است و تهمتی بزرگ به مدرس

زده اند، این متن را هم تمام روزنامه ها چاپ کرده اند

(زنجیره دار!) حضرت الدوله هم بین مردم به نوکر انگلیس

معروف شده است، مدرس چه باید بگوید؟

مدرس می دانست مردم تهران او را می شناسند،

می دانست این اتهام آنقدر بزرگ است که به او نمی چسبد

او سکوت کرد تا پایان انتخابات که اتفاقاً رأی هم آورد

و به عنوان نماینده تهران به مجلس رفت. آن هنگام به عنوان

یک نماینده، برای آنکه به جعل کنندگان سند اثبات نماید

که زحمت بهیوده ای کشیده اند ، تکذیب نامه ای نوشت
و برای روزنامه توان که به مدیریت فرخ نیری انتشار
می یافت فرستاد که در آن جریده درج گردید ، با مقرر
بسیار جالب و خواندنی :

« بسم الله الرحمن الرحیم - جسٹریٹم آف ای
نری - در شماره هفتاد و دو جریده وطنان
احتمالاً نسبت یک هزار و دویست تیرہ از
ش هزاره نفرت الدولہ بہ من دادہ بودیدہ دالم
مستورد سوش خودن دجن مردم است در
انتخابات ، لذا من اساک کردہ جد
از گذشتن موقع آراء مستعد شدم ،
اولاً این سالہ صدوراً از شاخزادہ محل غایب
است ، و قوعاً نسبت بہ حقیر ، بہ قول امر و
قوتہ نسبت بہ گذشتہ و آئندہ تکذیب میکنم .
علاوہ بر این حا سازندہ نمی دانستہ کہ در
امور غیر شرعیہ امضای من فقط « مدرس »
است . فی البقیہ ۹ لؤل ۱۳۴۱ حق
مدرس ۱۶ »

تاریخ تکرار نمی شود ولی اسباب و علل پدیدہ های
اجتماعی واحدند و با مطالعه تاریخ می توان آنها را
شناخت و امروز یا فردا یا در حرزخان آنها را بہ
کار گرفت .

آن خطای کہ مشروط را مطاع می کند
چہ مشاہدہ های واکہ با ایران امروز نمی بیند ،
از جمله اینکہ در کنار این ہمہ مطبوعات زنجیرہ ای

آن روز کہ ما بہ حب قرآن و غرضیت خود دخی لبان
چند مورد را بر شمریم ، مطبوعات حق نگر نیز پیدا
می شدند اند کہ بہ ذکر یک مورد بسندہ می کنیم .

میرزا محمد تقی بہار را کہ دیگر باید بشناسید ،

ادیب نامی و رجل سیاسی ادبلی مشروط . زاده شدہ و
فرزند میرزا محمد کاظم صدوری . پدرش ملک اشعرا دربار
نظرا الدین شاه بود . بہار در بیت سبکی بہ مشروط طلبان
خط خراسان پیوست و در سال ۱۳۲۵ حق کہ استبداد
صغیر محمد علی شاهی ظهور کرد ، مقیدہ مشہور « کار ایران با خدا »
توسط او سرودہ شد کہ بہ صورت مخفیانہ دست بہ دست
می گشت . وی در سال ۱۲۹۹ نشر کہ کوردی

رضا خان رسیدہ فیاء بہ وقوع پیوست ، نویسندگی مقالہ
سیاسی و ادبی در روزنامہ های « طوس » و « جبل المتین »
را آغاز کرد و در سال ۱۳۲۸ قمری روزنامہ "نوبہار" را منتشر
کرد کہ ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود ، پس از
توقیف نوبہار ، روزنامہ " قازہ بہار " را بہ راه انداخت
کہ آن نیز بہ دستور وثوق الدولہ ، حاکم وقت خراسان ، تحلیل
گردید و بہار بہ تحریک کسول روس ، همراه با ۹ نفر دیگر بہ
تہران تبعید شد !

در سال ۱۳۳۲ قمری در انتخابات دورہ سوم شرکت کرد و
وکیل شد . بہار از جہت خطا مشر سیاسی با مدرس همراه و بہ معنای
راستین کلمہ « همزیم » بود . در مبارزات عمدہ سیاسی ، از جملہ
مخالفان با جمہورک و استیضاح رضا خان با مدرس همکاری مستقیم داشت .

بهار در یک پاورچی در کتاب « تاریخ مختصر احزاب »
اشاره ای به صفات شخص و سیاسی مدرس دارد، در
بخش های از آن می نویسد :

« مرحوم مدرس در بخش اشرف دانشمندان
تحصیل کرده بود و در آغاز مشروطیت در اصفهان
توقف داشت و به حواداری مشروطه مشهور
بود و از طرف نمایان بخش جزء « طراز اول »
معتبر شده بود . روزی که دودلای مجلس از
اصفهان به طرف تهران برای شرکت در
مجلس دوم حرکت می کردند ، دیدند که
سیدی ضعیف اسباب بازی ساده و مختصر
خود را در گاری یک اسبه نهاده و خود هم
بر آن مرکب سوار شده به طرف تهران
برای شرکت در مجلس حرکت کرد ، این
مرد عجیب سید حسن مدرس بود . »

در بخش دیگری از این پاورچی در توصیف مطبوعات
و بخیره ای می نویسد :

« در آغاز سقوط قاجاریه که مدرس و
حسن در اقلیت بودیم ، من با وزیر مختار
دولت شوروی ملاقات های زیادی کردم
... شبی این سید حسن مدرس صحبت به
بیان آوردیم و من از روی او تمجید
می کردم ، آقای وزیر مختار گفت : مدرس
نوکری انگلیس است ! ... گفتیم شما در

اشتباهید و دلائلی آوردم ... این سخن سخاو
نقطه ای از نتایج سود حقایق نیست زدن جواب
بود که اعضا ، معین مملکت را از نظر اجانب
خوار کرده بود ! »

بهار در بخش از همین کتاب ضمن بیان اصلاحات
دو حزب سوسیالیست و اصلاح طلب متذکر می شود که
دومی در مجلس چهارم اکثریت داشت و از حمایت
بازاریان و توده مردم برخوردار بود و مدرس نیز از اصلاح طلبان
شمرده می شد . و سوسیالیست ها معمولاً اصلاح طلبان را
که علماء نیز از ایشان بودند به فانا تیزم و ارتجاع متهم می کردند
در ادامه این مطلب برچرورد شهید مدرس با این جریان را
نقل می کند که ذکر آن را خانی از فایده نیافتم :

« روابط علمی روحانی و طبقه بازاری با حزب
سوسیالیست به هم خورد و دو دستگی بزرگی « شر
به وجود آمد ... اینجا باید اقرار کرد که فاصله بین
یک نهضت مرتجعانه و اصلاح طلبی بسیار متعین می نمود

در استعمال جدید « فانا تیزم » بر ضد حرفه حنی
شدت داشت و سهل ترین وسیله ای برای خرد کردن
حرفه بود . اما مرحوم مدرس اعلی الله مقامه که خرد
مردستان حزب اصلاح طلب قرار داشت اصل
این حرفه نبود ، ولعت مشرب او در سیاست
او را از لجه فاناتیک به مکر جدا ساخته بود ، مدرس
خود را مردم سیاسی و عالم به رموز تمدن می دانست .

بنابر این یک بار هم اجازه نداد که رفتی او
 این اسلوگانه را به کار ببرند. نقطه‌ای
 مدرس در آرشو مجلس مقرر موجود است، او
 هیچوقت متصل به حزب دین و صلاح مذنب
 نگردید. کمال ملاحظه را در این باره مبذول
 می‌داشت، خاصه که اعتقاد او در مجلس
 چهارم و در میان افراد اکثریت به یکی
 بود که با انظار کثرت سیاسی از روحانی
 موافق بودند و نمی‌توانست به خلاف
 عقیده آنها سیاسی به دست گیرد و
 خودش همچنان که گذشت ایستاده بود.
 عزیز از مجلس سوم فتره سفارت این سیاست
 را درک کرده بود ... معینا رفتی ما
 "سیاست‌ها" مصافحه نداشتند که
 با حربه "آزادی" بر ضد "ارتجاع"
 مبارزه کنند و جراید آنها هم به بهانه
 هجوم به "آخوند بازی" و "گفته‌های"
 به اکثریت پیش برتند. بیا آنها را
 انقلوبین بخوانند

مدرس تشخیص بود که امام خمینی (ره) درباره اهمیت
 مبارزه اش فرمود: زمانی که قلمی شکسته و زبان
 سب و گلوها فشرده بود، او از اظهار حق و ابطال
 باطل دریغ نمی‌کرد.

در یک زمانی گروهی از همین روشنفکرانی که دانش‌اند
 این موضوع را مطرح کردند که الفاظ باید تبدیل به فارسی شوند
 مدرس نه تنها این شعار را موافق وطن خواهی ندانست،
 بلکه گفت با آن مغایرت دارد و افزود:

"باید وطن واقعی را شناخت و به دفاع از
 آن پرداخت. از این تا جزیره العرب ارض
 ایران بود، لغت عرب، کرد و لر همه جزء
 زبان ایرانی بود و اینها همه اقوام هموطن ما
 بوده اند، مصفود عرفتم این است که اگر آقایان
 در قانون نویسی یک لفظی را از جهت ادبی خوب
 نمی‌دانند من هم موافقم ولی اگر سیاسی است
 که بنده جدا عرض می‌کنم بعضی پیشنهادات به
 خصوص به تقاضای امروز خیلی مغر است و
 علاوه بر آن که وطن خواهی نیست زبان هم
 دارد، عربی هم لغت خودمان است، لری
 زبانمان است و باید اینها را نگاه داشت که
 برایمان مانع است." ۱۷

او موضع‌گیری در برابر لغات و اصطلاحات عربی را
 علمی می‌دانست که به صف فرهنگی منجر خواهد شد.
 او آنچه را دیگران در آئینه نمی‌دیدند در خشت خام
 ملاحظه می‌کرد و آنچه را بعداً به دست رضا خان و
 پسرش انجام شد پیش بینی کرده و به احدثه گوشزد
 می‌نمود و می‌گوید:

"گذشته از جهات اقتصادی، رژیم آینده

تصمیم دارد با نوعی تجدید حواشی مصنوعی ،
 تمدن مغرب را با رسلو ترین وضع در
 تیرهای زیبا تقدیم ملل های آئینده
 کند ، بر پایه اش این است که به نزدیکی
 چوپان و دامین و کث درز کنگور با
 نقش و کرامات در حیات با نهای ایران خود نمایی
 کرده کاراسی خود را ترک کنند ، اما
 هرگز آب لوله کشی برای مردم فراهم
 نکنند ، کارخانه های شراب سازی و
 عودک سازی دار کنند و می گور آهون
 گذازی و یا کارخانه کاغذ و ماشین سازی
 برپا نشود ، درهای مساجد و مدارس
 و کتابخانه به عنوان مرکز خرافات و ادهم
 سببه خواهد شد ، سیل رمان های خارجی
 و داستان های خیالی منتشر خواهد شد .
 به وسیله مطبوعات و سینما فساد را در این
 کشور شایع نمایند به طوری که پایه ها ، افکار
 و عقاید و اندیشه های نسل جوان از پیر
 و دفتر بر بنیادهای افسانه و پوچ قرار گیرد .
 رژیم آئینده دزدی ، رقص ، آواز و بی شنی
 را ترویج خواهد کرد و محکمت را دچار فاجعه
 و ضایع خواهد نمود « ۱۸

و در جای دیگر می گوید :

« سه چهار کشورند که می خواهند جهان
 را بخورند ، باید ترقی های ایران را
 کشف کرد و به دیگر کشورها منتقل کرد

در داستان نیافتند . حاد عصری زندگی
 می کنیم که باید عقل زیتن را بیاموزیم و تقویت
 کنیم . دارد غذای روح ما عوض می شود .
 غذای جسمان در حال تغییر است به جای
 حواصیم رسیده که هر دو را هم باید کیمانی ها
 برای ن تهیه کنند « ۱۹

احام چنین در این نیز بر این مطلب تصریح داشته اند که تمام
 فرهنگ علیّه ملت ما مستحقاً از دوران رضاخان شروع
 شد و می فرمایند :

« ضرب های مهلکی که به کشور نظم و ما در
 این پنجاه سال اخیر از دانشگاه ها و اساتید متفردی
 که با تربیت غربی به مراکز علم و تربیت حکمفرما
 بودند وارد آمد ، از سر نیزه رضاخان و
 پیرش وارد شد ، البته اساتید و معلمان
 معتمدی بودند که زمام امور در دست آنان
 نبود . ما از شر رضاخان خلاص شدیم
 لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق
 به این زودی خلاص نشدیم تا بحال « ۲۰

جریان حرکت این روشنفکران و تبلیغات آنها بگونه این بود
 که احام در باره آنان می فرمایند :

« ... در زمان این شخص ناموسی [رضاخان]
 که محکمت ما را به تباهی کشید ، به پیغمبر اکرم (ص)
 در روزنامه سب کردند ... آن دولت مردان نفس
 درست کردند و در آنجا از پیروزی اسلام به کفر

[رژیم شاهنشاهی ساسانی] انتقاد کردند و این روشنگرها در میان را در آوردند و گریه کردند که اسلام به شاه ایران، شاه آن وقت، غلبه کرده است. قهرایشان شمر گفتند: زنده گشتن زشتند و کوهستانان گشتند. یکی از همین روشنگران مشیرالدوله است، اولین نخست وزیر مشروطیت، کسیکه قرارداد استعری اعطای امتیاز نفت و استخراج معادن نفت جنوب به ویلیام نیکلسون را به همراه دو فرد دیگر امضاء کرد و برای این کار خود پنج هزار سهم از اهلستان دست خوش گرفت و برای تأمین مخارج سفر مظفرالدین شاه به فرنگ دو وام خان برانداز دستگیر برای ایران از روسیه استعراض کرد. همان حسن پیرنیا که زمینه های فرهنگی و اجتماعی استبداد رضاخان در روی کار آمدن این دیکتاتور را در ایران فراهم کرد. پیرنیا کوشید برای پوشاندن لحظه های پرشکوه تاریخ ایران پس از اسلام و زنده کردن فرهنگ پادشاهان قبل از اسلام کتاب هایی به رشته تحریر در آورد. کتاب مستقلی چون « تاریخ ایران باستان » و « داستان های ایران قدیم » را در این راستا زشت تا تصویری زیبا، اسطوره ای افسانه ای و رمانتیک از ایرانیان باستان و نژاد آریایی ارائه دهد و هدف از این همه تبلیغات ناسیونالیستی و زنده کردن خردوان باستان چیزی

جز مبارزه با تفکر و شریعت اسلامی، سینه با علمای دینی و ترویج آداب نجس نبود. مدرس با چنین روشنگران کوته بین و خود باختی مواجه بود ولی با این همه از جاده انضاف خارج نشد و وقتی صحبت از علوم جدید و دانش روز گردید با مرامت و سماجت خواهی یادگیری این علوم برای افراد کشور خصوصاً طلاب گردید و گفت: « می گویند مدارس علوم قدیمه و مدارس جدید، این جدا نمودن در حقیقت پاره پاره نمودن ریسان علم است که همه را به یک نقطه مشخص می رساند و آن از میان برداشتن چهل و در نتیجه فقر است در دین جا صریحاً مورد تأکید قرار گرفته طلاب علوم مدارس عتیقه و تحصیل مدارس جدید باید همه علوم را بخوانند » این مرد بزرگ و مجتهد بزرگ صریحاً به یادگیری زبان خارجی خصوصاً برای قشر روحانی تأکید می کند و می گوید: « طلبه را خواند ما اگر چند زبان خارجی را بلد نباشد علمش ناقص است. اگر کسی بگوید آخوند را چه به دانستن زبان انگلیسی یا فرانسه یا جانی دیگر، من قبول نمی کنم. » حتی در مورد آوردن استاد از خارج می گوید: « امروز که محتاج به علوم اروپایی هستیم

باید علم را به مملکت خودتان بیاوریم
عقیده من این است که باید معلم را از
خارج بیاوریم ... ۲۲

هر جا که باشد امام زاده خواهد شد ، آری احش
در کاشمر در زمینی به مساحت در حدتار گسترده شده است

و مدرس را گشتند ، بعد از
تبعید به خراف و در روز دهم
آذر ماه سال ۱۳۱۶ هـ ش .
شبانہ توسط عجل رضا خان دین
گردید . اما از سوی درست داران
روحانیت ، قبری عداوت گزاری
شد و در طول سال های اخلاقی
تنها یک ستون آجری که توسط
مردم برپا شده بود به عنوان
منظر تدفین این سید جلیل القدر
در هزار کاشمر جلوه می نمود . در
این سال ها مردم به پیروی از
زندگی ساده شهید مدرس که بیشتر
با نان و عاست سد جوع می کرد ،
بعد از ظهر روز های چهارشنبه در

بسم الله الرحمن الرحیم

در عصر شوخانی انقلاب اسلامی بنده شایسته علم انسانی تقدیمی بر دنده علم بر گزینی در دوران باهشتای ضلالتان نیز نیست
از می باشد . زیرا در زمانیکه قلمها شکست و زبانها بسته و گلوها مضمونه بود و از اظهار حق و ابطال باطل دریغ میکرد و آن در کار حقیقت
حق حیات از دست مظلوم ایران ملک شد و در میدان اخلاقی و فقهی جنگ مسلح گستر باز دست مزدوران پیدایش
مرا سر لایان نامرئی سخن غریزان آراوه طن . علما اعلام و طبقات مختلف آغشته بودند این عالم ضعیف امشب جسمی نحیف و روحی
بزرگ شاداب را با نمان صفات حقیقت زبانی چون شیر حمید که از رویادی شان ایستاد و فریاد کشید و در کفایت جنایات را
آنگار کرد و مجال ابر رضا خان که دلی شکست دگر گشتان ایستاد که در عاقبت جان طاهر خود را در راه اسلام عزیز وقت شریف نثار کرد
و دست در خیانت کشید و در غربت شهادت سید با جاد و طاهرش پرست .

در واقع شهید بزرگ ما مردم در یک انقلاب برای دو گونه که کوچک است تار و در خانی بود و تارک کسری از ظلم و جور ضلالتی تاریک
غیر دو گونه ای از زمان آرد که گزیده باشد از این شخصیت عالیه که از نموده اند که قدمت امروزین خدمت فدائیان ای و دست
ایستاد که با سر زنی از زمین رفته بر است که ابعاد روحی و نفسانی عقایدی و از هر چه بهتر بشیم و بشایع و با خدمت ناچیز خود مراد شریف
و در قاعده در تعمیر احیای نایم مناسب یکم که این خدمت و خیرت با خاست طباحت الاسلام مباحث شیخ عباس و لفظی بایم شده
تعالی حرار هم مردی خدنگار اسلام و آستان قدس رضی که در مدت تصدی که تاجش خدمت شایان تقدیری بر تان کنونی حضرت
رضا سلام الله علیه علی آباء نموده است پرده چادر گریبای پنجاه ساله در یک مگر سپیدی برداشته است .

جزا از این عین الاسلام خیر اید است ایشان بر جی مناسب شخصیت آن بزرگوار این خدمت همچون خدمت های گذشته و بکرشان با تمام
و جیات ضلالت خدایت تعالی خدای حضرت رضا سلام الله علیه خدایت عزیز حضرت بقیة الله ارواح القادیه القدر را فراموش نماید .
انفرد شغال است بخواند سخن خود را ای آن بزرگوار تاریخ و طشت برای اسلام سعادت برای ملت عبود و پیروی برای عابدین اسلام
ظلم و کفر و غفران برای شنیدی در راه خدا خصم و ضلالتی جنگ عظیمی و سخت برای آسب و یگان در نالی برای اسیر و مظلومین
میسر و سب برای بازماندگان آن رفیق بنام . اسلام علی ما و الله الصالحین و رحمة الله و بركاته

روح الله الموسوی الخنسی

۲۸ شهریور ۱۳۶۲

و شاعل صدره علمیه ، زائر مرا و مصلاهای نماز جمعه
می باشد که توسط آستان قدس رضوی در دست
احداث و تکمیل است .

محل هزار اد اقدام به توزیع نان و عاست می کردند
و در زیر سایبانی که در دهه های ساخته شده بود ،
یاد مردی را که برای اسلام به شهادت رسیده بود
گرامی می داشتند .

روحش شاد ، راهش پایدار و یادش گرامی باد !

ولی امروز همانگونه که خود پیش بینی کرده بود « قبر من » ۱۲



از این دست نوشته نتیجی گیریم که مطبوعات زنجیره ای همیشه بوده اند و هر کسی که شیرازی خورد باید دیگران پای لزش بنشیند.

پاهای حسنه شد مرد استراحت کن!

پی نوشت ها

۱۸- مدرس مجری شکت زاندر - عبدالعلی باقی

صص ۶۸ و ۶۹

۱۹- مرد روزگاران - ص ۵۹۱

۲۰- صحنه نور - ج ۱۲ - ص ۲۶۷

۲۱- یاد - سال پنجم - شماره ۲۰ - ص ۱۰۹

۲۲- مدرس - بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی

ج ۱ - ص ۱۷۴

۲۳- البته این جلد به این معنا نیست که همیشه

مطبوعات زنجیره ای فراخند بود!

۱- در گذشته می خوانند ، در دوران ابتدائی .

۲- البته سوء تفاهم نشود ، این به از آن به هائی نیست که توهم کرده اند معنی هاء در جمله دوم خرداد!

۳- به تعبیر خودمانی همان نوکر انگلیس .

۴- قراردادی که ایران را رسماً تحت الحمایه انگلستان می کرد یعنی مستقره آن!

۵- زندگینامه رجال رش حیر ایران ، حسن مرسلونه ج ۴ ص ۲۴۸

۶- روزنامه ایران - دوره جدید - سال یکم - شماره ۱۲۲ - ص ۱

۷- تاریخ ماسعود در مطبوعات ایران - گزین کهن - ج ۲ ص ۶۴۸

۸- مدرس در پنج دوره تقنینیه - محمد ترکمان - ج ۱ ص ۱۹۱ و ۱۹۲

۹- چون سید بود مدرس او را انگلونه خطاب می کرد.

۱۰- شهید مدرس ماه مجلس - علامه رضا گلپ زواره - ص ۱۳۴

۱۱- یک بررسی تحلیلی از زندگی سیاسی مدرس - سید صدرالدین فاضلی

ص ۲۳۱

۱۲- مدرس قهرمان آزادی - ج ۲ - صص ۸۵۴ و ۸۵۵

۱۳- تأملاتی در جریان روشنفکری ایران - شهریار زرشناس - ص ۱۱۰

۱۴- آیه الله موسس - علی کریمی جهرمی - صص ۱۳۷ و ۱۳۸

۱۵- مدرس قهرمان آزادی - ج ۲ - ص ۸۵۲

۱۶- داستانهای مدرس - علامه رضا گلپ زواره - ص ۱۸۰

۱۷- مرد روزگاران - علی مدرس - ص ۵۲۱

۸ رضان الملک ۱۳۲۱

پایان □